

طوبار سکوت

(ناگفته‌های صفرعلی عالی نژاد)

از ۳۱۶۱ روز اسارت

چاپ اول: ۱۳۹۲

صفرعلی عالی نژاد

انتشارات دانش امروز

۱۳۹۲

سرشناسه: عالی نژاد، صفرعلی، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور: طومار سکوت (ناگفته‌های صفرعلی عالی نژاد) از ۳۱۶۱ روز اسارت / نویسنده صفرعلی عالی نژاد

مشخصات نشر: قزوین، دانش امروز ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۰۱-۰۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: چاپ قبلی، نشر هدی، ۱۳۹۰.

ان دیگه: (ناگفته‌های صفرعلی عالی نژاد) از ۳۱۶۱ روز اسارت.

موضوع: عالی نژاد، صفرعلی، ۱۳۴۳، خاطرات.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-آزادگان - خاطرات.

ده بندی: ۹۵۵/۰۸۴۳۹۲

ده بندی: ۱۶۲۹/ع۱۶۳۱۳ DSR

شماره کتابشناسی: ۳۲۷۱۶۰۰



قزوین - خیابان نادری جنوبی - پستی گوجه امیر امیر - ۱۱۹ - انتشارات دانش امروز. تلفن: ۲۲۳۸۷۳۴-۲۸۱.

طومار سکوت (ناگفته‌های صفرعلی عالی نژاد از ۳۱۶۱ روز اسارت)

➤ نویسنده: صفرعلی عالی نژاد

➤ صفحه‌آرا: زهرا رادمرد

➤ طرح روی جلد: احسان مفیدی کیا

➤ نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

➤ شمارگان: ۵۰۰ نسخه

➤ چاپ و لیتوگرافی: سعیدی

➤ قیمت: ۵۰۰۰ تومان

➤ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۲۰۱-۰۲-۲

➤ آدرس ایمیل: alinejad1343@yahoo.com

فهرست

۱	سخنی با خوانندگان
۳	مقدمه
۵	فصل یک : در آغاز راه
۵	مقدمات حضور
۶	قدرت اجرایی بسیج
۷	به سوی سرنوشت
۹	داوطلب‌ها بپرند بالا
	سه روزی که برایم سه سال گذشت
۲۰	فصل دوم: در بند اسارت
۲۰	آغاز مسیری سخت و مبهم

۲۴	 محل مخوفی به نام استخبارات
۲۵	 هفت خان رستم
۲۹	 اردوگاه عنبر
۳۲	 انتقال سه خواهر ایرانی به اردوگاه
۳۷	 ماه را دیدم
۳۹	 حسن ضد امام حسین (ع)
۴۱	 تأثیرات و زنی یک سیلی
۴۳	 نقشه های فرا
۴۶	 مهاجرت به موص
۴۸	 نهار بدتر از صبحانه
۵۱	 تجربه در خوردن شلات
۵۵	 عذر بدتر از گناه
۵۶	 دنیای کوچک و محدود ما
۵۸	 محور تماشا
۵۹	 خون جگر
۶۰	 تشکیلات و رهبری پنهان
۶۶	 فصل سوم : نکته ها و لبخندها
۶۶	 تاج شاه
۶۷	 اصطبل
۶۸	 گنجشک
۶۸	 شوت از پشت ۱۸ قدم
۶۹	 جابه جایی اتاق

۶۹	هیتر
۷۱	آب نمک
۷۲	خواب‌های کاذب
۷۳	فصل پنجم: واقعیت‌های تلخ
۷۳	سقوط انسان به درجه‌ای پایین‌تر از حیوان
۷۵	مردان آهنین
۸۵	فصل پنجم: یا با آزارگان
۸۵	ورود حاج آقا ابوالحسن به مجلس یک
۸۷	مردمی بودن حاج آقا
۸۸	ملاقات در استخبارات
۸۹	ارزش بالقوه انسان
۹۱	دزدی در آسایشگاه
۹۳	از رویا تا واقعیت
۹۴	اهمیت کمک به مصدومین روحی
۹۷	حسن ظن
۹۹	دیدار خصوصی
۱۰۰	معامله‌ی زیان بار
۱۰۱	دو واژه‌ی اعجاز‌انگیز
۱۰۳	وداع

فصل ششم: روزنه‌های امید.....	۱۰۶
شکایت به سازمان ملل.....	۱۰۶
قطنامه‌ی ۵۹۸.....	۱۱۰
آب در آسیاب دشمن.....	۱۱۵
کل، یوم عاشورا، کل ارض کربلا.....	۱۱۸
ببال ایران و عراق.....	۱۲۹
تحلیل‌ها و ارتزاق.....	۱۳۳
اقلیت.....	۱۳۸
اوج سختی.....	۱۴۰
گل بوته شادی.....	۱۴۳
بند سه.....	۱۴۴
نه سالی که نود سال گذشت.....	۱۴۶
انفجار شادی.....	۱۴۹
دو روز در قرنطینه.....	۱۵۴
عازم قزوین شدیم.....	۱۵۵

فصل هفتم: از آزادی تا بازنشستگی.....	۱۵۸
اولین روزهای شیرین آزادی.....	۱۵۸
فاصله از معنویت.....	۱۵۹
چگونگی اشتغال به کار.....	۱۶۰
سوء استفاده از منصب شغلی.....	۱۶۳
مراسم ازدواج.....	۱۶۴
امر به معروف.....	۱۶۷

۱۶۹	تصویرات ساده لوحانه
۱۷۰	حق الناس
۱۷۱	بدون حکم
۱۷۳	رعایت حقوق دیگران
۱۷۴	تدرک کارشناسی
۱۷۷	روزه، نه سه ماهه
۱۷۹	پست مو
۱۸۰	فرماندها، که امداد نیست
۱۸۲	زلزله بم
۱۸۹	خودم مقصر بودم
۱۹۰	مسافرکش شخصی
۱۹۴	درست تقلید کنیم
۱۹۵	از فرماندهی بسیج تا بازنشستگی
۱۹۷	حرف آخر
۲۰۱	فصل هشتم: اسناد و تصاویر

سخنی با خوانندگان

اینجانب قصد آن را ندارم که وارد دنیای مقدس قلم به دستان شوم و چیزی را از خودم به صورت مکتوب به شما بگذارم، چرا که بر این باور بوده و هستم که نه توان آن چنانی در نگارش دارم و نه مطلبی که برای عموم قابل استفاده باشد در چنته.

از طرفی دوستان زیادی خاطرات اسارت را از زمان جنگ کتلف تعریف کرده و به نگارش درآورده‌اند و ممکن است مطالب من تکراری و تکرسته کننده باشد ولی عوامل مختلف از جمله اصرار دوستان و آشنایان نهایتاً باعث این داشت تا خاطراتی از نه سال اسارت و خلاصه‌ای از بعد از آن را تحت عنوان **طومار سکوت** به قلم بیاورم و تصویری هر چند کوچک و نارسا از محیطی کاملاً غیرقابل توصیف را ترسیم کنم. و در این راستا سعی خواهم کرد از زاویه‌ی جدیدتری به آن پردازم تا حتی‌المقدور برای خواننده تکراری و کسل‌کننده نباشد.

مقدمه

در سال ۱۳۵۹ در سن سی و سه سالگی در حالی که در یکی از شرکت‌های شهر صنعتی البرز به نام قفل رولاکس می‌کردم به طور تصادفی وارد وادی به نام بسیج شدم. در آغاز بیشترین انگیزه من در گرفتن اسلحه بود ولی پس از ثبت نام در بسیج مسجد النبی(ص) قزوین و بهره‌گیری از بزرگ مردانی هم‌چون مرحوم یزدان پناه و استفاده از کلاس‌های مخفی با شدت متأثر شدم. پس از پایان آموزش اولیه تقسیم شدیم و در کلاس پایگاه منطقه خود رفت و من هم به پایگاه زینبیه^۱ منتقل شدم. در آنجا تمرین کلاس‌های احکام، اخلاق و ایدئولوژی هم‌چنان ادامه داشت و من برای اولین بار با اسلحه را به طور عملی مشاهده و تجربه می‌کردم و هم در آنجا بود که با دنیای نهان دشوار اخلاص آشنا شدم و نهایتاً بعد از یک سال فعالیت در مجموعه‌ی دوست‌دانشنی بسیجیان پایگاه زینبیه با چند نفر از دوستان مصمم شدیم به کلاس بالاتر قدم

۱- پایگاه زینبیه در خیابان آبشار (مجاهد) قزوین می‌باشد.

بگذاریم لذا در سال ۱۳۶۰ عازم جبهه شدیم که بعد از شرکت در عملیاتی به نام مطلع الفجر در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۷ به صورتی که شرح آن خواهد آمد در سن ۱۷ سالگی وارد دنیا و زندگی جدیدی به نام اسارت شدم و در تاریخ ۱۳۶۹/۵/۲۶ در سن ۲۶ سالگی بعد از حدود نه سال با کوله باری از تجارب که فکر نمی‌کنم در هیچ جای دیگر قابل کسب باشد وارد میهن اسلامی شدم.

ایان ذکر است در چاپ اول این کتاب فصلی را با عنوان ذکر خاطرات من در قلم دوستان و آشنایان آورده بودم که آقایان سید جلال موسوی، محمد رسول امینی، احمد علی سعیدی، محسن نیکویی‌ها و خانم نجمه عبدالهی با نگارش مقاله‌ها در مورد اینجانب بنده را شرمندگی الطاف خود نموده بودند که نهایتاً به این نتیجه رسیدم لایق این همه تعریف و تمجید نبوده و از طرفی در ذهن خوانندگان شرم‌ناکم ممکن است این مطالب نوعی خودستایی تلقی شود. بنابراین ضمن تسکین ذره‌هایی از این عزیزان در چاپ دوم، ناگزیر به حذف آن قسمت شدم و طریق جدیدی را پیشنهاد دوستان تغییر یافت.